

بسیاری از جامعه‌شناسان از اواخر قرن بیستم به بعد، دست به آسیب‌شناسی رشته‌شان زدند و از وضعیت موجود جامعه‌شناسی انتقادهای جدی نمودند. در این میان، جانانان ترنر فراتر از یک تحلیل آسیب‌شناسانه رفت و یک برنامه درمانی نیز برای بهبود جامعه‌شناسی پیشنهاد نمود: به وجود آوردن یک شاخه مهندسی در جامعه‌شناسی. از نظر ترنر، مشکل بنیادین جامعه‌شناسی ریشه در انفصال میان تئوری با پژوهش و عمل داشته که مانع از آن گردیده است تا جامعه‌شناسی یک علم انباشتی شود؛ و اگر جامعه‌شناسی نتواند یک علم انباشتی شود، نمی‌تواند هیچ تأثیر واقعی بر جهان اجتماعی داشته باشد. مهندسی اجتماعی که جوهر وجودی‌اش عبارت است از «عمل جامعه‌شناختی» یا کنش ورزی ملهم از تئوری جامعه‌شناختی، بهترین رویکرد برای ایجاد تفاوت در عالم واقع و جهان اجتماعی است. رویکرد مهندسی در جامعه‌شناسی وابسته است به توسعه نظریه‌های روشن‌تر و دقیق‌تر، آزمون یا راستی‌آزمایی‌های چنین نظریه‌هایی و تمایل عمل‌کنندگان به استفاده از ایده‌های نظری هنگامی که به مشکلات مشتریان یا کارفرمایان‌شان می‌پردازند. بدین ترتیب، مهندسی اجتماعی می‌تواند ارتباط متقابل میان نظریه و تحقیق را اجتناب‌ناپذیر سازد و این دو را به یکدیگر و به عمل پیوند بزند. بنا به دیدگاه ترنر، امیدوارانه‌ترین راه برای ادغام مجدد نظریه با تحقیق در جامعه‌شناسی، عمل است؛ و بهترین راه برای استفاده از عمل جامعه‌شناختی، اتخاذ رویکرد مهندسی اجتماعی توسط جامعه‌شناسان است.

■ واژگان کلیدی:

بحران جامعه‌شناسی، معایب تئوری در جامعه‌شناسی، معایب پژوهش در جامعه‌شناسی، مهندسی اجتماعی، جانانان ترنر، عمل جامعه‌شناختی

## مهندسی اجتماعی؛ احیاگر جامعه‌شناسی

دیدگاه جانانان ترنر

محمدرضا طالبان

دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی  
qtaleban@yahoo.com

## مدخل

بعد از تأسیس رشته جامعه‌شناسی برای اولین بار در سال ۱۸۸۹ میلادی در دانشگاه کانزاس آمریکا (ریترز، ۱۳۷۴: ۶۸)<sup>۱</sup> و گذشت بیش از یک قرن فعالیت مستمر دانشگاهی، از اواخر قرن بیستم به بعد، بسیاری از جامعه‌شناسان دست به آسیب‌شناسی رشته‌شان زدند و از وضعیت موجود این رشته انتقادهای جدی نمودند. شاید دلیل اصلی‌اش شوکی بود که جامعه‌شناسی آمریکا در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی با آن مواجه شد: گروه‌های جامعه‌شناسی در دو دانشگاه واشنگتن در سنت‌لوئیس و دانشگاه روچستر در نیویورک بسته شدند. دانشگاه جورج واشنگتن در پایتخت موقتاً جلوی کار گروه جامعه‌شناسی را گرفت تا مجدداً تشکیل گروه دهد. گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ییل<sup>۲</sup> ۴۰ درصد از استادانش را از دست داد و در معرض انحلال قرار گرفت. دوره‌های دکترای تخصصی جامعه‌شناسی، مورد تهدید رؤسای دانشگاه‌هایی قرار گرفت که به دنبال کاهش هزینه‌های دانشگاه‌شان بودند، تا جایی که فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۹۲ به ۶۷ نفر نزول کرد. (پورتر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸: ۱۵)<sup>۴</sup> مضافاً بر اینکه، از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، برخی گروه‌های جامعه‌شناسی به دانشکده‌ها و در رشته‌های دیگر - مثل برنامه‌ریزی شهری<sup>۵</sup>، عدالت کیفری<sup>۶</sup>، بهداشت عمومی<sup>۷</sup>، ارتباطات<sup>۸</sup> و سیاست‌گذاری عمومی<sup>۹</sup> - منتقل و ادغام شدند. (ترنر<sup>۱۰</sup>، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۳) با کنار هم آمدن این وقایع نامطلوب برای جامعه‌شناسی، به تدریج این تصور قوت گرفت که رشته جامعه‌شناسی در حال فروپاشی است. برای مثال، نیویورک تایمز در ۲۸ مه ۱۹۸۹ میلادی نوشت:

جامعه‌شناسی رشته‌ای فلاکت‌زده<sup>۱۱</sup>، متفرق<sup>۱۲</sup>، ضعیف<sup>۱۳</sup> و بالکانیزه شده<sup>۱۴</sup> است.

۱. البته، دورکیم در سال ۱۸۸۷ میلادی در دانشگاه بوردو فرانسه به تدریس پرداخت، ولی چون در آن سال در هیچ نقطه‌ای از دنیا رشته‌ای به نام جامعه‌شناسی وجود نداشت وی نتوانست جامعه‌شناسی تدریس کند و فلسفه تدریس نمود. (ریترز، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۷)

2. Yale

3. Porter

۴. عنوان کتاب پورتر (۲۰۰۷) نیز جالب توجه و قابل تأمل است: «آیا جامعه‌شناسی مرده است؟»!

5. Urban Planning

6. Criminal Justice

7. Public Health

8. Communications

9. Public Policy

10. Turner

11. Impoverished

12. Fragmented

13. Vulnerable

14. Balkanized

(اسمیت<sup>۱</sup>، ۱۹۹۱: ۱)

بنیامین گینزبرگ در کتاب خویش در سال ۲۰۱۱ میلادی با عنوان «سقوط دانشگاه» این بسته شدن و انتقال گروه‌های جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های آمریکا را فرآیند اضمحلال جامعه‌شناسی نامید و سامرز نیز در مقاله سال ۲۰۰۳ خویش با عنوان «پایان جامعه‌شناسی؟» مدعی شد که بر اساس وقایع رخ داده برای جامعه‌شناسی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیاری از نویسندگان، پایان جامعه‌شناسی را پیش‌بینی کرده بودند. (لیختن‌اشتاین<sup>۲</sup>، ۲۰۱۳)

پس از این رخدادها ناگوار برای جامعه‌شناسی؛ جامعه‌شناسان نیز، پس از خارج شدن از شوک وارده، به تدریج شروع به انتقادهای درون‌رشته‌ای کردند. مجموعه‌ای از دیدگاه‌های آسیب‌شناسانه جامعه‌شناسان در خصوص وضعیت فعلی جامعه‌شناسی برای بار اول در سال ۱۹۹۴ میلادی در ویژه‌نامه مجله «همایش جامعه‌شناختی»<sup>۳</sup> منعکس و بعدها در کتاب ویراسته‌شده استفن کول<sup>۴</sup> با نام «چه بر سر جامعه‌شناسی آمده است؟»<sup>۵</sup> (۲۰۰۱) تکمیل و منتشر گردید. مواضع اظهارشده در این کتاب بازنمای نقطه‌نظرات آسیب‌شناختی جامعه‌شناسان به شرح ذیل بوده است:

- جامعه‌شناسی، علمی فاقد انسجام فکری بوده که تحت سیطره مدگرایی روش‌شناختی است. (دیویس)

- جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته علمی، چندپاره و متفرق است و هیچ مرکزیت نظری، روش‌شناختی، یا نهادی ندارد. (استینچکمپ؛ بکر و راثو)

- جامعه‌شناسی، به‌طور فزاینده تحت تأثیر و نفوذ سیاستمداران قرار گرفته است. (سیمسون و سیمسون)

- جامعه‌شناسی با کشمکش‌های شدید و غیراخلاقی درون‌رشته‌ای مواجه است. (لیپست)

- در جامعه‌شناسی معمولاً معیارهای غیرشناختی در انتخاب موضوعات تحقیق مورد استفاده قرار می‌گیرند. (استفن کول)

- جامعه‌شناسی قادر نبوده است تا به یک علم با اکتشاف سریع مورد وفاق تبدیل

1. Smith
2. Lichtenstein
3. Sociological Forum
4. Stephen Cole
5. What's Wrong with Sociology?

شود. (کالینز)

- جامعه‌شناسی، پیشرفت نظری محدود و انباشت تئوریک ناچیزی داشته است. (رول)

- جامعه‌شناسان بسیار پراکنده و مجزا از یکدیگر هستند. (مولوچ)

- جامعه‌شناسان نتوانسته‌اند وقایع بزرگ جهان را پیش‌بینی کنند و برای پرسش‌های بزرگ، پاسخ‌های مناسب و درخوری ارائه دهند. (برگر)

- جامعه‌شناسی واجد تورش قوم‌مدارانه و ایدئولوژیکی است. (ماریا کول)

- جامعه‌شناسی واقعاً یک رشته نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از حوزه‌های مجزاست که هر یک واجد تئوری‌ها، روش‌ها و واقعیات خاص خودشان هستند و فقط به دلایل سازمانی زیر چتر یک رشته قرار گرفته‌اند. (زالد)

- کیفیت دانشجویان واردشده به رشته جامعه‌شناسی چه در سطح لیسانس و چه تحصیلات تکمیلی، پایین‌تر و پایین‌تر رفته است. (بکر و رائو)

در همین راستا، بست<sup>۱</sup> (۲۰۰۱) متذکر شد که جامعه‌شناسی به‌حدی گسترده، پراکنده و تجزیه شده است که همکاری اندکی به‌عنوان یک جامعه علمی متخصص در آن امکان‌پذیر می‌باشد. رین<sup>۲</sup> (۱۹۹۵) همین نقطه‌نظر را این‌گونه بازگو نمود که جامعه‌شناسی دچار بحران هویت است، چون هیچ مرکزیت و محور تجمیعی در این رشته وجود ندارد. دوشر<sup>۳</sup> (۱۹۹۹) نیز انتقاد نمود که جامعه‌شناسی به‌مثابه چندین باشگاه و جرگه دوستانه شده است و این چندپارگی و قطعه‌قطعه شدن و نبود کانونی برای تمرکز و تجمیع، این تصویر را از جامعه‌شناسی ساخته است که در وهله اول یک شغل آموزشی با حوزه‌های مختلف از علائق می‌باشد که فقط به درد تدریس می‌خورد. لوپریتو و کریپین<sup>۴</sup> (۱۹۹۹) اظهار نمودند که ناتوانی جامعه‌شناسی در به‌وجود آوردن مجموعه‌ای مشخص از دانش منظم و اوراق شدن قلمروهای مطالعاتی جامعه‌شناسی توسط رشته‌هایی همچون انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و شاخه‌های رفتاری مختلف رشته زیست‌شناسی تکاملی، همگی دلایلی برای بحران فعلی رشته جامعه‌شناسی‌اند. (براون<sup>۵</sup>، ۲۰۰۱: ۱۹۲) این انتقادات درون‌رشته‌ای جامعه‌شناسان در کنار این واقعیت عینی قبلی بود که برخی رؤسای دانشگاه‌ها در هنگام تلاش برای کوچک‌سازی و صرفه‌جویی

1. Best
2. Rhyne
3. Deutscher
4. Lopreato & Crippen
5. Bruhn

اقتصادی، فقط گروه‌های جامعه‌شناسی را به‌عنوان رشته‌ای غیرضروری منحل نمودند! بدین‌سان، مشکلات متعدد رشته جامعه‌شناسی به‌همراه فقدان موقعیت مناسب شغلی و... جامعه‌شناسان را در وضعیتی قرار داده است که هنوز هم باید در درون و بیرون دانشگاه از رشته‌شان دفاع کنند.

علم جامعه‌شناسی حتی در قرن بیست‌ویکم نیز درگیر کشمکش در خصوص هویت‌یابی خویش است. اکثر این منازعاتِ هویت‌یابی معطوف به پاسخ به این پرسش‌اند که آیا جامعه‌شناسی فعالیتی است که بتوان به آن برجسب «فعالیت علمی» زد؟ (پک و بریانت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۱۱)

برای نمونه، پی‌یر بوردیو جامعه‌شناس مشهور فرانسه که در دهه ۱۹۹۰ میلادی برنده مدال طلای آکادمی علوم فرانسه<sup>۲</sup> شده بود، در مصاحبه‌ای که به همین منظور با لوموند دیپلماتیک داشت، در ابتدا با این سؤال مصاحبه‌گر مواجه شد:

این موضوع که آکادمی علوم فرانسه تصمیم گرفته است مدال طلای خود را به شما اعطا کند، جماعت منکران را به شگفتی واداشت. به چه جهت، جامعه‌شناسی یک علم تلقی می‌شود؟ (بوردیو، ۱۳۸۰: ۳۲۰)

یعنی، در کشور فرانسه که مهد اصلی جامعه‌شناسی بوده است (اگوست کنت، سن‌سیمون، آلکسی دوتوکویل، امیل دورکیم) هنوز باید برای دفاع از علمی بودن رشته جامعه‌شناسی استدلال اقامه کرد!

اگرچه، جامعه‌شناسان منتقد وضعیت فعلی رشته جامعه‌شناسی بر معایب مختلفی انگشت گذاشته‌اند، ولی همه این انتقادات را می‌توان دال بر این موضع کلی دانست که علم جامعه‌شناسی نتوانسته است انتظارات اولیه را برآورده سازد و به تدریج اعتبارش را در میان دانشگاهیان، سیاستمداران و حوزه عمومی از دست داده است. این مسائل و انتقادات، به تدریج سرزندگی و شور و شوق جامعه‌شناسی را سرد نمود و منجر به افزایش گفتگو در خصوص رسالت اصلی و آینده جامعه‌شناسی گردید. در هر حال، جامعه‌شناسان دلسوز چگونه می‌توانند به رشته‌شان یاری رسانند اگر نتوانند چارچوب و گستره مشکلات درونی جامعه‌شناسی را درک نمایند؟

در همین راستا، برخی منتقدانِ درون‌رشته‌ای جامعه‌شناسی استدلال نمودند که چون

1. Peck & Bryant  
2. CNRS

ادامه این وضعیت، نتیجه‌ای جز افزایش رنجوری و بی‌اعتباری عمومی برای جامعه‌شناسی نخواهد داشت، باید فراتر از یک تحلیل آسیب‌شناسانه رفت و یک برنامه کامل درمانی نیز پیشنهاد نمود. جاناتان ترنر<sup>۱</sup> یکی از این جامعه‌شناسان است که برای احیای این رشته پیشنهاد نمود تا رویکرد «مهندسی اجتماعی»<sup>۲</sup> در جامعه‌شناسی غالب گردد. در حقیقت، ترنر در مقالات متعددی (۱۹۹۸ الف، ۱۹۹۸ ب، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۱۰) با آسیب‌شناسی وضعیت موجود جامعه‌شناسی، «مهندسی اجتماعی» را حلال مشکلات این رشته دانسته است. استدلال‌های ترنر را به‌طور کلی می‌توان پاسخی به سه سؤال اصلی زیر دانست:

۱. مشکلات و معایب جامعه‌شناسی چیست؟؛ ۲. ریشه این مشکلات و معایب چیست؟؛
۳. راه‌حل این مشکلات و معایب چیست؟ ابتدا لازم است از دو سؤال اول آغاز نماییم که همانا آسیب‌شناسی ترنر از وضعیت فعلی جامعه‌شناسی است.

۱۲

### آسیب‌شناسی جامعه‌شناسی

اگر ستون‌های اصلی بنای هر علمی را «تئوری» و «پژوهش» بدانیم، آسیب‌شناسی ترنر را نیز می‌باید حول همین دو بال جامعه‌شناسی ردیابی نماییم. از دیدگاه ترنر، هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از پیوند و اتصال ارگانیک میان تئوری، پژوهش و به‌کارگیری دانش جامعه‌شناسی برای عالم واقع وجود ندارد (ترنر، ۱۹۹۸ ب: ۲۷۳)؛ و از این‌رو، مهم‌ترین آسیب و عیب در جامعه‌شناسی انقطاع یا انفصال میان تئوری، تحقیق و کاربرد عملی است... تئوری به یک‌سمت رفته، تحقیق به‌سمت دیگر و عمل به سوی دیگر... و تا هنگامی که این انفصال وجود دارد، جامعه‌شناسی دانشی مفید و بالتبع مورد احترام جامعه نخواهد شد. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰) مهم‌ترین پیامد منفی انفصال و جدایی میان سه بال جامعه‌شناسی - یعنی، تئوری و تحقیق و عمل - این بوده است که مانع گردیده تا جامعه‌شناسی حرمت و اعتبار درخوری در جامعه به‌دست آورد و حق اظهارنظری که باید متعلق به جامعه‌شناسان باشد از آنها سلب گردیده است. از نظر ترنر، با وجود آنکه تقریباً همه مشکلات عمده‌ای که روبه‌روی جهان بشری است حول محور سازمان اجتماعی می‌چرخد و «جامعه‌شناسی» نیز «علم سازمان اجتماعی» است، جامعه‌شناسان به‌ندرت توسط برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران

1. Jonathan Turner

۲. نقش مستقیم علوم اجتماعی را در سیاست‌ها و طرح‌هایی برای اصلاحات اجتماعی، «مهندسی اجتماعی» گفته‌اند. (بتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۹۹)

دعوت و فراخوانده می‌شوند. در عوض، این دعوت و فراخوان به‌سوی اقتصاددانان رفته است که واجد یک تئوری آراسته ولی به غایت ساده هستند؛ با به‌سوی روان‌شناسان می‌رود که گرچه تئوری‌های مختلفی دارند؛ ولی واجد اعتبار و احترام در جامعه‌اند. بنا به دیدگاه ترنر، هیچ‌یک از این رشته‌ها ماهیتاً واجد شناخت واقعی از سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی نیستند؛ با وجود این، آنها هستند که بر جریان تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذارهای مربوط به سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه غالب شده‌اند. دلیل آن، این است که جامعه‌شناسان نتوانسته‌اند تئوری‌های روشن و فرموله‌شده به‌وجود آورند، نتوانسته‌اند این تئوری‌ها را به‌خوبی به پژوهش تجربی پیوند بزنند و هنگامی که دست به عمل می‌زنند نمی‌توانند از موعظه کردن ایدئولوژیک جلوگیری کنند. (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۷)

۱۳

ترنر برای تشریح بیشتر این آسیب - یعنی، انفصال میان تئوری با تحقیق و عمل - که به‌نظر وی علت‌العلل مشکلات کنونی جامعه‌شناسی است، ابتدا آن را به دو سؤال زیر تفکیک می‌کند:

۱. تئوری جامعه‌شناسی چه عیبی دارد؟ و ۲. پژوهش جامعه‌شناسی چه عیبی دارد؟ در پاسخ به پرسش اول در خصوص معایب تئوری و تئوری‌پردازی در جامعه‌شناسی، ترنر چنین آسیب‌شناسی می‌کند که گرچه تعداد معتناهایی تئوری‌پرداز در جامعه‌شناسی وجود دارد، ولی تئوری‌پردازی وجود ندارد؛ بسیاری از جامعه‌شناسان تئوری‌پرداز هرگز به‌دنبال تبیین این نبودند که عالم واقع چگونه کار می‌کند؛ اکثر تئوری‌پردازی‌ها فقط «حرف‌افی یا گفتگو در باب گفتگو»<sup>۱</sup> در یک چرخه رفت‌وبرگشتی بی‌پایان است که تضمین می‌کند تئوری‌پردازی درباره خودش صحبت کند به‌جای آن که درباره جهان اجتماعی صحبت نماید؛ بسیاری از تئوری‌ها در جامعه‌شناسی ویژگی‌های فلسفی، خطابه‌ای، تاریخی، انتقادی داشته و فاقد خصیصه تبیینی کافی‌اند؛ و تئوری‌پردازان، تئوری‌هایی را بسط نمی‌دهند که قابل آزمون باشند. (ترنر، ۲۰۰۱، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰)

به‌نظر ترنر، اکثر تئوری‌ها در جامعه‌شناسی در زبانی مبهم و غیردقیق بیان شده‌اند؛ و در حقیقت، اکثر چیزهایی که می‌باید سازنده «تئوری» در جامعه‌شناسی باشند چندان جنبه تئوریک ندارند. برای مثال، مجلات جامعه‌شناسی مملو است از یادداشت، نقد و مناقشه بر روی تئوری‌ها و تئوری‌پردازانی که درگیر چیزی هستند که ترنر آن را «حرف‌افی یا گفتگو در باب گفتگو» نامیده است و گفتگوهای نظری هرگز حول محور

1. Talk-about-Talk

تبیین چگونگی کار کردن عالم واقع شکل نمی‌گیرد. بخشی از این «گفتگو در باب گفتگو» عبارت است از ستایش قهرمانان و بزرگان اولیه جامعه‌شناسی که تئوری‌پردازان بارها و بارها متون مقدس‌شان را خوانده و بازتفسیر می‌کنند. بخشی نیز مرتبط است با «تاریخ عقاید»، یعنی گفتگو درباره شرایطی که توضیح دهد چرا یک تئوری‌پرداز در گذشته یک خط خاص از تئوری‌پردازی را بسط داده است. شکل دیگر «گفتگو در باب گفتگو» یا بخش قابل ملاحظه دیگری از تئوری جامعه‌شناختی مشتمل است بر انتقاد از درستی چیزی: از علم گرفته تا نظام سرمایه‌داری که هدف‌های برگزیده و محبوب منتقدان جامعه‌شناس (اعم از جامعه‌شناسی انتقادی و پست‌مدرنیسم) بوده‌اند. برای مثال، پست‌مدرنیسم بیش از آنکه تبیینی برای سرمایه‌داری پیشرفته باشد، نقدی بر آن است. همچنین، مباحث نظری پست‌مدرنیست‌ها و بسیاری دیگر در جامعه‌شناسی انتقادی موضعی علیه معرفت‌شناسی علم جدید است که به مجموعه‌ای از دلایل اشاره می‌کنند که چرا علم اجتماعی ناممکن است - برای مثال، عاملیت انسانی هرگونه معنا و مفهومی را که دلالت بر آن داشته باشد که جهان اجتماعی واجد ویژگی‌های نسبتاً ثابتی است، مرتفع می‌سازد؛ یا علم ایدئولوژی محافظه‌کارانه‌ای برای توجیه وضع موجود است که عالمان را از دیدن بدیل‌های رهایی‌بخش عاجز می‌سازد؛ یا علم سلطه اقتصادی و سیاسی را مشروعیت می‌بخشد؛ و امثالهم. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۲ و ۲۰۱۰: ۱۲) همچنین، مقدار زیادی از گفتگوهای نظری در بردارنده فیلسوفی کردن‌های مفرط - معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و متافیزیکی - است، به‌جای آنکه به تبیین چرایی و چگونگی رخ دادن وقایع اجتماعی بپردازند. واقعیت آن است که اکثر تئوری‌پردازان در رشته جامعه‌شناسی درگیر با یک یا چند تا از این فعالیت‌ها هستند، ولی این نوع فعالیت‌های فکری را - که هر یک، در جای خود، مشروع است - نمی‌توان تئوری‌پردازی دانست. در هر حال، رشته علمی‌ای که بیشتر درگیر «گفتگو در باب گفتگو» به‌جای تئوری‌پردازی واقعی باشد با سرعت همان رشته‌ای پیشرفت نخواهد کرد که از این گفتگو کردن‌های مفرط اجتناب کرده و بیشتر فعالیت‌های فکری‌اش را حول این مسئله سامان می‌دهد که تبیین‌هایی را در خصوص چگونگی عملکرد جهان بسط دهد.

از سویی دیگر، تئوری‌پردازان تمایلی ندارند که به شیوه‌ای تئوری‌پردازی نمایند که مدعاهایشان آزمون‌پذیر باشد. واقعیت آن است که مدعاهای ارائه شده در تئوری‌های جامعه‌شناسی به‌سختی قابلیت آزمون دارند و جای تعجب نیست که پژوهشگران و



محققان جامعه‌شناس، تئوری پردازان را نادیده می‌انگارند. ولی، بدون تئوری‌های آزمون‌پذیر شکاف میان تئوری و پژوهش مرتباً افزایش می‌یابد. (ترنر، ۲۰۱۰: ۱۹-۲۰) ترنر همچنین مشاهده می‌کند که بال نظریه‌های جامعه‌شناسی به‌طور آشکاری تحت کنترل و سیطره پست‌مدرنیست‌ها و سایر خائنین به تئوری درآمده است که از اواخر دهه ۱۹۹۰ در صحنه جامعه‌شناسی ظاهر شده‌اند. (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۵۵)

پاسخ ترنر به سؤال دوم (پژوهش جامعه‌شناسی چه عیبی دارد؟) حکایت از آن دارد که وی هیچ قرابت و خویشاوندی با بال روش‌شناسی پژوهشگران موجود در جامعه‌شناسی ندارد؛ تعداد معتناهایی از روش‌شناسان و پژوهشگران در جامعه‌شناسی تبدیل به تدوین و اجراکننده‌های پرسشنامه یا به‌دنبال یافتن همبستگی‌های بزرگ در نتایج چاپی برنامه‌های آماری کامپیوتری شده‌اند؛ اکثر تحقیقات در جامعه‌شناسی آمریکا فاقد تئوری است؛ فرجام تحقیقات جامعه‌شناختی به‌طور فزاینده‌ای به خود آن تحقیقات ختم می‌شود بدون آنکه بر انباشت دانش جامعه‌شناسی دلالت داشته باشند. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵ و ۲۰۰۸: ۲۸۶) البته، از نظر ترنر لزومی ندارد همه تحقیقات جامعه‌شناسی بر اساس تئوری هدایت شوند، ولی اگر اکثر تحقیقات به‌سمت ارزیابی موجه بودن تئوری جهت‌گیری نشوند، آن رشته فاقد دانش انباشتی خواهد شد.

از سویی دیگر، به‌نظر ترنر، تحقیقات جامعه‌شناسی خیلی کمی‌زده شده است، به‌نحوی که اغلب اوقات شاهد پیروی کورکورانه از آخرین مدهای کمی به‌خاطر خود این تکنیک‌ها نه کاری که می‌توانند برای آزمون ایده‌های تئوریک انجام دهند، هستیم. مضافاً بر اینکه، در سمت و کرانه دیگر روش‌های پژوهش در جامعه‌شناسی، یعنی، کیفی‌ها نیز غلبه جهت‌گیری ضدتئوری دیده می‌شود. مثلاً، تحقیق اتنوگرافیک یا مردم‌نگارانه گرایش دارد که بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد پدیده‌ها تأکید نماید، در حالی که در تحقیقات تاریخی (نوعاً همراه با وبر) این استدلال مطرح می‌شود که رویدادهای اجتماعی، محتمل‌الوقوع‌اند و لذا توسط تئوری‌های عام درک‌شدنی نیستند. ولی، مهلک‌ترین مشکل جامعه‌شناسی از حیث پژوهش، به‌زعم ترنر، عبارت است از به‌کارگیری روش پیمایش در بخش بسیار عظیمی از پروژه‌های پژوهشی، به‌ویژه در آمریکا، که بنابر دلایل زیر پیمایش‌ها اساساً برای آزمون تئوری‌های جامعه‌شناسی، روشی مناسب نمی‌باشند:

۱. در پیمایش‌ها، موردهای تحقیق معمولاً بدون هرگونه هدایت تئوریک در درون متغیرها تجزیه و مستحیل می‌شوند.
۲. اکثر پیمایش‌ها از طرح تحقیق مقطعی یا

تک‌ضرب برخوردارند که در یک نقطه زمانی خاص انجام می‌گیرند، در حالی که پدیده‌های اجتماعی‌ای که توسط تئوری‌های جامعه‌شناختی تبیین شده‌اند در طول زمان آشکار شده و به‌وقوع می‌پیوندند. داده‌های مقطعی برآمده از پیمایش‌ها نمی‌توانند فرآیندهایی را نشان دهند که در طول زمان شکوفا و متحقق می‌شوند و در نتیجه قادر به آزمون اکثر تئوری‌های جامعه‌شناختی نیستند. به‌عبارت بهتر، تئوری‌های جامعه‌شناختی عمدتاً مربوط و معطوف به نیروها و فرآیندهایی است که محرک یا برانگیزاننده وقایع اجتماعی‌اند و تکنیک‌های پیمایشی برای آزمون ماهیت طولی چنین تئوری‌هایی نامناسب می‌باشند.

۳. تحقیقات پیمایشی فقط به سنجش چیزهایی که مردم می‌گویند می‌پردازند نه چیزی که آنها واقعاً انجام می‌دهند یا حتی فکر می‌کنند. ۴. تحقیقات پیمایشی بنیان خرد دارند و متغیرهای ساختاری سنجیده شده در اکثر تحقیقات پیمایشی، ساختارهای واقعی را مورد سنجش قرار نمی‌دهند؛ بلکه در عوض عبارت‌اند از اظهارات پاسخگویان نمونه تحقیق در خصوص درآمد/ دارایی‌ها، تحصیلات، شغل و سایر ویژگی‌های زمینه‌ای. در حقیقت، در تحقیقات پیمایشی هیچ سنجه مستقیمی برای ساختارهای واقعی وجود ندارد، فقط پاسخ‌های مردم به سؤالاتی در خصوص زمینه‌های‌شان وجود دارد<sup>۱</sup>. نتیجه آنکه، روش‌های تحقیق به‌کار گرفته شده توسط ۸۰ درصد از محققان در آمریکا به‌درد آزمون تئوری نمی‌خورند، چون پیمایش‌ها نمی‌توانند فرآیندهایی را که فقط در طول زمان آشکار و متحقق می‌شوند، نشان دهند. از این‌رو، سوگیری مفراط به‌سمت کاربرد روش‌های پیمایشی در تحقیقات اجتماعی حرکتی برخلاف هدف اصلی پژوهش‌های علمی یعنی ارزیابی تئوری‌ها می‌باشد و بالتبع مانع از تولید دانش انباشتی در جامعه‌شناسی شده است. مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر بگوییم که با غلبه و سیطره تحقیقات پیمایشی به‌عنوان ابزار مهم جامعه‌شناسی برای نفوذ کردن در جهان تجربی، تعداد بسیار قلیلی از تئوری‌ها آزمون می‌شوند یا انباشت نظری بسیار قلیلی اتفاق می‌افتد. این مشکل، ترکیب شده است با سوگیری‌های ضدعلمی یا ضدتعمیم‌گرایی در جامعه‌شناسی توسط کسانی که روش‌هایی را به‌کار می‌گیرند که می‌توانند وقایع را در طول زمان بسنجند - اتنوگرافی در سطح خرد و تاریخ در سطح کلان. از این‌رو، امیدبخش‌ترین روش‌های تحقیق نیز نوعاً برای واریسی یا ارزیابی موجه بودن یک تئوری عام به‌کار گرفته نمی‌شوند؛ بلکه برعکس، به‌کار گرفته می‌شوند برای نشان دادن یکتایی و بی‌همتایی شرایط اجتماعی یا حوادث

۱. برای پاسخ به این انتقادات ترنر بر روش پیمایشی؛ رک: بی، ۱۹۹۸.

تاریخی. (ترنر، ۱۹۹۸ الف؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰)

ترنر در مرحله پایانی آسیب‌شناسی‌اش، به بال عمل جامعه‌شناختی یا کاربران جامعه‌شناسی می‌پردازد و مدعی می‌شود که «عمل جامعه‌شناختی» در میان جامعه‌شناسان منزلتی پایین پیدا نموده و به حاشیه این رشته سوق داده شده است، ضمن آنکه بسیاری از افراد درون اجتماع کاربران یا عمل‌گرایان اجتماعی نیز نظریه جامعه‌شناختی را به‌عنوان چیزی نامربوط و نامناسب با تلاش‌های‌شان می‌بینند و خودشان را «جامعه‌شناس» تعیین هویت نمی‌کنند. در اکثر قریب به اتفاق اوقات، مداخله‌های اجتماعی انجام‌گرفته توسط کاربران یا عمل‌گرایان اجتماعی ماهیت غیرتئوریک دارد که معمولاً به‌جای تئوری، ایدئولوژی یا شهود یا تجربیات شخصی محقق است که راهنمای عمل وی قرار می‌گیرد و به همین دلیل چیزی نصیب تئوری جامعه‌شناختی نشده و نمی‌شود. در حقیقت، تغییر در وضعیت زندگی آدمیان عمدتاً خارج از دانش جامعه‌شناختی شکل می‌گیرد، یعنی از طریق افرادی بیگانه با عمل جامعه‌شناختی و جدا از کل رشته جامعه‌شناسی. (ترنر، ۲۰۰۸؛ ۲۸۱؛ ۲۰۰۱؛ ۱۰۰؛ ۱۹۹۸ ب؛ ۲۷۴ و ۱۹۹۸ الف؛ ۲۴۶)

۱۷

#### راه‌حل: مهندسی اجتماعی

از آنجا که ارائه هر راه‌حلی بر تبیین یا تعلیل مشکلات پدیده مورد نظر اتکا دارد؛ در این مورد خاص بستگی به این پیدا می‌کند که ترنر در باره علّت اصلی مشکلات جامعه‌شناسی چه نظری داشته است. چنانکه پیش از این آمد، از نظر ترنر، مشکل بنیادین جامعه‌شناسی ریشه در انفصال میان تئوری با پژوهش و عمل داشته است. این جدایی و انفصال مانع از آن گردیده است تا جامعه‌شناسی یک علم انباشتی شود؛ و اگر جامعه‌شناسی نتواند یک علم انباشتی شود، نمی‌تواند هیچ تأثیر واقعی بر جهان اجتماعی داشته باشد. بر اساس آسیب‌شناسی ترنر و تحلیل علی وی از ریشه مشکلات جامعه‌شناسی به‌راحتی می‌توان استنتاج نمود که راه‌حل ترنر عبارت باشد از ساختن پل‌های ارتباطی که بال‌های مختلف جامعه‌شناسی (نظریه‌پردازی، پژوهش و کاربرد عملی) را به یکدیگر پیوند زند. ولی چگونه؟ یک مؤلفه کلیدی در راه‌حل ترنر عبارت است از نقش بنیادین بال «عمل جامعه‌شناختی» که باید در رشته جامعه‌شناسی احیاء، ترویج و تقویت شود. به‌عبارت دیگر، ترنر بر بال عمل در جامعه‌شناسی به‌عنوان حلقه مفقوده‌ای که می‌تواند نظریه و پژوهش را به هم پیوند زند، تأکید می‌کند:

دیدگاه من آن است که امیدوارانه‌ترین راه برای ادغام مجدد تئوری با تحقیق در جامعه‌شناسی، عمل است. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۷)

بر این اساس، ترنر راه‌حلی را مطرح می‌کند که به‌قول خودش بسیار جسارت‌آمیز است: به‌وجود آوردن یک شاخه مهندسی در جامعه‌شناسی. (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۴ و ۲۰۰۶: ۴۶۱) از نظر ترنر با اتخاذ رویکرد مهندسی که بر عمل ابتناء دارد می‌توان تئوری و پژوهش جامعه‌شناختی را متحدتر و سودمندتر نمود.

راه‌حل من برای آشتی دادن نظریه و تحقیق چیزی است که در جامعه‌شناسی معاصر آن را «عمل جامعه‌شناختی» یا کاربرد دانش جامعه‌شناسی در جهان واقعی می‌خوانند. تنها راه برای استفاده دانش نظری در جامعه‌شناسی آن است که جامعه‌شناسان، ایدئولوژی را کنار بگذارند و به مهندسی اجتماعی رو آورند. (ترنر، ۲۰۱۰: ۵)

تنها راه کاربرد دانش نظری در جامعه‌شناسی عبارت است از رد کردن ایدئولوژی‌ها و اینکه به‌جای دفاع از برخی مواضع ایدئولوژیک گرانبار از ارزش، تبدیل به مهندسان اجتماعی شویم. هدف جامعه‌شناسی این نیست که برای دیگران تصمیم بگیرد که چه چیزی خوب است یا بد، هدف جامعه‌شناسی آن است که بفهمد چگونه جهان اجتماعی کار می‌کند و سپس این شناخت و دانش را در دسترس کسانی قرار دهد که درگیر ساختن و بازسازی ساختارهای اجتماعی - فرهنگی‌اند. (ترنر، ۲۰۱۰: ۷)

ترنر معتقد است که تمام علوم بالغ و دانش‌های موفق دانشگاهی واجد یک بال مهندسی‌اند که دانش انباشتی را برای مشکلات واقعی‌ای که روبروی مشتریان یا کارفرمایان مختلف‌شان است - از افراد گرفته تا شرکت‌ها، سازمان‌ها و حکومت‌ها - به‌کار می‌گیرند؛ و دلیلی وجود ندارد که جامعه‌شناسی نتواند از این حیث موفق گردد. به‌علاوه، تلاش جامعه‌شناسان در استفاده عملی از جامعه‌شناسی - چه این استفاده را جامعه‌شناسی کاربردی بنامیم، چه جامعه‌شناسی بالینی، یا عمل جامعه‌شناختی - هرگز مورد پذیرش کامل مشتریان یا کارفرمایان بالقوه قرار نخواهد گرفت مگر اینکه جامعه‌شناسان، خودشان را به‌مثابه مهندسان در نظر بگیرند. استفاده علم تئوریک در قالب مهندسی برای برخورد با مشکلات واقعی جهان اجتماعی است که می‌تواند قدرت، ظرفیت و توانایی جامعه‌شناسی را در ایجاد تفاوتی در عالم واقع افزایش دهد. پس، فقط هنگامی که کاربران و تئوری‌پردازان کنار یکدیگر کار کنند، جامعه‌شناسی می‌تواند تفاوتی را در عالم واقع ایجاد نماید و به دیگران در ساختن جهانی بهتر کمک کند. مهندسی اجتماعی - یا هر نام دیگری که

جوهر وجودی‌اش عبارت باشد از یک کنش‌ورزی یا فعالیت عملی که منبعث از تئوری جامعه‌شناختی است - بهترین رویکرد برای ایجاد تفاوت در عالم واقع است؛ مضافاً بر اینکه، اکثر مشکلات رودرروی انسان‌ها که جنبه سازمانی دارند نیز به‌وسیله مهندسی اجتماعی قابل حل است. (ترنر، ۱۹۹۸ الف؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۶؛ ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰)

از نظر ترنر، «مهندسی» در معنای عامش، مستلزم به‌کارگیری دانشی مربوط به ویژگی‌های عالم برای حل مشکلات عملی در ساختن (یا تخریب) چیزی است. چه یک جاده باشد، چه ساختمان یا فرودگاه یا کانال آب یا پل یا دستگاه گرمایشی یا سیستم الکتریکی. مهندسان تلاش می‌کنند تا بگویند چه چیزی ساختنش امکان‌پذیر است و چگونه می‌توان آن را ساخت. از این‌رو، مهندسان سازندگان چیزها هستند. آنها نقشه‌ها را طراحی می‌کنند، هزینه‌ها را می‌سنجند، در طراحی چگونگی پیشرفت در پروژه‌ها یاری می‌رسانند، مشکلات بالقوه در ساخت چیزها را نشان می‌دهند و امثالهم. بخش اعظم کار مهندسی متضمن کاربرد ایده‌های نظری انتزاعی به مشکلات عملی است؛ اگرچه خود مهندسان ممکن است واجد درک مبهم و اجمالی از اصول عام تئوریک کارشان باشند. در رشته‌های مهندسی، تئوری‌های علمی غالباً ترجمه شده‌اند به «قواعد عملی/تجربی»<sup>۱</sup> ساده‌تری که مناسب و مقتضی یک حوزه مهندسی است. پس، جوهر بحث مهندسی عبارت است از کاربرد اصول نظری غالباً به‌صورت تجزیه کردن آنها به «قواعد عملی/تجربی» درخصوص آنکه چگونه ساختارها ساخته و مشکلات‌شان واری می‌شوند. از این‌رو، اگر ما می‌خواهیم مهندسی اجتماعی داشته باشیم، اولاً باید واجد برخی اصول نظری پذیرفته شده باشیم که با جهان تجربی برخورد داشته باشد و ثانیاً آنها را به قواعد عملی/تجربی‌ای ترجمه کنیم که بتوان به اطلاع و آگاهی کاربران اجتماعی رساند. در مجموع، کلید مهندسی عبارت است از: ۱. دارا بودن اصول نظری قدرتمند؛ ۲. اطمینان به آنکه این اصول نظری به‌عنوان پیامدی از ارزیابی سیستماتیک تجربی، صحیح‌اند؛ ۳. اصول نظری را با به‌کارگیری‌شان در برخورد با مشکلات جهان واقعی مورد تجربه عملی قرار دادن و ۴. شناخت از چگونگی ترجمه نمودن یافته‌های حاصل از تجربه عملی و اصول نظری به قواعد عملی/تجربی مشخصی که بتوان به آگاهی مهندسان رساند. همه این مراحل در ساختن جامعه‌شناسی به یک رشته مهندسی وابسته به یکدیگر هستند، هر کدام نباشد کیفیت مهندسی اجتماعی را تخریب می‌کند. (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۸ و

1. Rules of Thumb

(۲۰۰۱: ۱۰۱)

پس، رویکرد مهندسی در جامعه‌شناسی، آن گونه که ترنر تشریح می‌کند، منوط است به توسعه تئوری‌های روشن‌تر و دقیق‌تر، آزمون یا راستی‌آزمایی‌های یک‌چنین تئوری‌هایی و تمایل عمل‌کنندگان به استفاده از ایده‌های تئوریک هنگامی که به مشکلات مشتریان یا کارفرمایان‌شان می‌پردازند. (ترنر، ۲۰۰۱: ۹۹) در این راستا، چیزی که برای تئوری‌پردازان مورد نیاز است بسط تئوری‌هایی است که پدیده‌های اجتماعی را حتی‌المقدور با حداقل اصول نظری تبیین کند. در آن صورت، پژوهشگران می‌توانند این اصول نظری را مورد آزمون تجربی قرار دهند و در صورت تأیید و موجه بودن‌شان، کاربران می‌توانند از آنها در کاربردهای مهندسی استفاده نمایند. از این‌رو، برای بسط قواعد عملی / تجربی که ضروری‌ترین شرط برای مهندسی اجتماعی است، ارتباط متقابل میان تئوری و تحقیق ضرورت پیدا می‌کند و خواه‌ناخواه این دو به یکدیگر پیوند می‌خورند. در حقیقت، برای اینکه کاربرد اصول تئوریک در مهندسی اجتماعی سودمند باشند، نیاز است که آن اصول به‌طور منظم مورد آزمون قرار گیرند تا مشخص گردد که آیا موجه و پذیرفتنی‌اند یا خیر. البته، یک منبع قوی در آزمون نمودن اصول نظری همانا کاربردهای عملی آن است. در یک معنا، انجام دادن مراحل عملی که یک تئوری پیشنهاد می‌دهد، آزمونی برای آن تئوری نیز محسوب می‌شود. اگر اصول تئوریک جامعه‌شناختی در کاربردهای عملی موفق ظاهر شوند، در حقیقت از یک آزمون سخت، سربلند بیرون آمده‌اند. از این‌رو، اگر گفته شود که مهندسی اجتماعی می‌تواند یکی از مهم‌ترین طریقه‌های آزمون یک تئوری باشد، سخنی به‌گراف گفته نشده است. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵ و ۲۰۱۰: ۳۲)

در مجموع، تصور ترنر از مهندسی اجتماعی برای عمل جامعه‌شناسان، به‌وجود آوردن «جعبه‌ابزاری از اصول تئوریک» است که به عناصر اصلی‌اش تجزیه شده و آماده استفاده عملی باشد. در هر مورد مقتضی، این اصول از جعبه‌ابزار بیرون آمده و برای عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد و سپس مجدداً به درون جعبه‌ابزار بازگردانده می‌شوند. بدین ترتیب، دیگر نیازی نیست که رویکردهای نظری عام در جامعه‌شناسی همچون تعامل‌گرایی نمادین، ستیز / تضاد، انتخاب بخردانه و امثالهم را برای برخورد با یک مشکل اخذ کنیم؛ در عوض، از جعبه‌ابزار مزبور، اصول پیاده‌شده‌ای را بیرون می‌کشیم که به‌نظر می‌رسد مناسب و مرتبط با آن مورد تجربی است. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۸) البته، ترنر با ذکر ۵ مثال از چگونگی استخراج و بسط اصول مهندسی اجتماعی تلاش نمود تا به‌صورت عملی چگونگی

استخراج این قواعد عملی / تجربی را از برخی تئوری‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناختی نشان دهد (رک. ترنر، ۲۰۰۱: ۱۱۷-۱۰۹) که به‌دلیل محدودیت مجله در حجم مندرجات مقاله فقط به یکی از آنها در خصوص انسجام و همبستگی اجتماعی اشاره می‌شود.

ترنر ضمن اذعان به این نکته که بسیاری از مشکلات واقعی جهان اجتماعی حول محور مشکلات مربوط به ایجاد و تقویت انسجام و همبستگی در شرایط و بسترهای اجتماعی متفاوت می‌چرخند؛ اظهار می‌دارد که برای انجام مهندسی اجتماعی در این راستا ابتدا باید اصول جامعه‌شناختی مربوط به شرایط به‌وجود آورنده انسجام و همبستگی را مدنظر قرار دهیم. تئوری‌های متعددی در خصوص انسجام و همبستگی اجتماعی وجود دارند که در دامنه‌ای بین چیزی که تئوری‌پردازان انتخاب بخردانه از طریق تحلیل شبکه پیشنهاد نموده‌اند تا تئوری‌های تضاد یا کشمکش در نوسان است. علی‌رغم تفاوت‌های آشکار آنها، این تئوری‌ها بر روی مجموعه نسبتاً کوچکی از شرایطی که تولید انسجام و همبستگی می‌کنند کاملاً همگرا هستند؛ که می‌توان آنها را به قواعد عملی / تجربی زیر ترجمه کرد. در یک شرایط معین، احساس همبستگی در میان افراد افزایش می‌یابد هنگامی که:

۱. آنها درگیر نرخ‌های بالای تعاملات چهره به چهره باشند.
  ۲. آنها در یک نظام اقتدار، نسبتاً هم‌پایه باشند.
  ۳. آنها پیوندهای متراکم شبکه‌ای را نشان دهند و در جایگاه‌های ساختاری هم‌ارز باشند.
  ۴. آنها در ستیز با سایر گروه‌هایی باشند که تصور می‌شود منافع آنان را تهدید می‌نمایند.
  ۵. آنها بتوانند نمادهای ارزش‌گذارانه‌ای - اعتقادات و ایدئولوژی‌ها - را بسط دهند که بازنمای روابط و مناسبات‌شان باشد.
  ۶. آنها بتوانند با انجام شعائر یا مراسم بین‌فردی روزانه به یکدیگر و گروه یا شبکه درگیر و متعهد شوند.
  ۷. آنها به‌خاطر احساسات مثبتی که همراه با همبستگی می‌آیند و شعائر یا مراسمی که آن را حفظ می‌کنند، وابسته به گروه یا شبکه شوند.
- اصول و شروط فوق‌الذکر می‌توانند به ما بگویند که در عمل، چه چیزی ممکن نیست. برای مثال، در شرایط خیلی نابرابر جایی که مجموعه‌ای از افراد، اقتدار زیادی را روی دیگران اعمال می‌کنند، ایجاد همبستگی قوی عملاً میسر نیست یا بسیار دشوار خواهد

بود. اگرچه - همان‌طور که در بندهای ۱ و ۲ تأکید شده - می‌توان در جاتی از همبستگی را در میان نابرابرها داشت و آن، هنگامی است که این افراد، تعاملاتِ چهره به چهره زیادی در شبکه‌های متراکم و به‌هم‌پیوسته داشته باشند. با این قواعد عملی / تجربی، هنگامی که یک جامعه‌شناس کاربردی یا مهندس اجتماعی وارد عرصه‌ای می‌شود که هدفش افزایش همبستگی است، می‌تواند با ملحوظ داشتن جزئیات وضعیت مزبور ببیند کدامیک از شروط فوق‌الذکر یا زیرمجموعه‌هایی از آنها قابل تحقق است. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۱۷)

### ماحصل بحث

با مروری بر دیدگاه آسیب‌شناسانه و همچنین راه‌حل ترنر در خصوص جامعه‌شناسی مشخص می‌شود که از نظر وی، «نظریه» کانون و هسته مرکزی جامعه‌شناسی است و هرگونه راه‌حلی برای احیای جامعه‌شناسی در ابتدا باید متوجه به نظریه باشد. به عبارت دیگر، اصل و اساس علم جامعه‌شناسی از نظر ترنر، «نظریه» است و روش‌های پژوهشی به وجود آمده‌اند تا نظریه‌ها را آزمون کرده و بسط دهند؛ همان‌طور که، عمل‌گران و کاربران جامعه‌شناسی نیز باید نظریه‌ها را به کار گیرند تا بتوانند عالم واقع را تغییر دهند. مبتنی بر آنچه گذشت، راه‌حل ترنر برای اعاده حرمت و اعتبار جامعه‌شناسی، اتخاذ رویکرد مهندسی اجتماعی توسط جامعه‌شناسان است که بر اتفاق نظر نسبی روی سه چیز ابتناء دارد: اولاً، تئوری‌های جامعه‌شناختی باید دقیق‌تر و فرموله‌تر شوند؛ ثانیاً، پژوهش‌های اجتماعی باید بیشتر منبعت از نظریه شوند؛ و ثالثاً، عمل جامعه‌شناختی باید علمی‌تر و متکی بر آن اصول تئوریک جامعه‌شناسی‌ای شوند که عملکرد ویژگی‌های بنیادین جهان اجتماعی را توضیح می‌دهند. البته، ترنر تأکید دارد که هیچ شخص منفردی نمی‌تواند همه این کارها را انجام دهد و برای تحقق یک چنین هدفی نیازمند تقسیم کار در جامعه‌شناسی هستیم. در این راستا، کار اصلی به عهده تئوری‌پردازان است تا اصول تئوریک جامعه‌شناختی را به واضح‌ترین و ساده‌ترین شکل ممکن مشخص کرده و سپس آنها را به اصول مهندسی قابل کاربرد یا قواعد عملی / تجربی ترجمه کنند تا مورد استفاده عملی کاربران قرار گیرد. جامعه‌شناسان کاربردی نیز باید سوگیری‌های خویش را کنترل کنند و نباید التزام مفراطی به یک دیدگاه تئوریک همچون تعامل‌گرایی نمادین، سستیز/ تضاد، انتخاب بخردانه، یا سایر رویکردهای نظری داشته باشند که غالباً مناسبی با مشکل تجربی‌شان ندارند. آنها باید نسبت به اتکاء



کردن به تجربه‌های قبلی نیز هوشیار و محتاط باشند، چون برون‌یابی<sup>۱</sup> یا تسری دادن به تجربیات گذشته همواره بهترین راهنمای حال و آینده نیست. همچنین، کاربران نباید علم را به‌عنوان چیزی پرت و نامرتب با مأموریت‌شان ببینند؛ بلکه برعکس، علم را به‌عنوان ضروری‌ترین ابزار برای مداخلات اجتماعی در نظر بگیرند. (ترنر، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰)

آخر اینکه، به نظر ترنر، دلیل آنکه جامعه‌شناسان خیلی به‌ندرت برای توضیح و تفسیر مشکلات بزرگ یا عمومی جامعه‌شان فراخوانده می‌شوند این است که به‌عنوان یک علم از احترام و اعتبار والایی برخوردار نیستند. واقعیت آن است، تا وقتی که جامعه‌شناسان مفیدبودن دانش‌شان را در دامنه وسیعی از شرایط محلی، عمومی و خصوصی نشان ندهند، جامعه‌اهمیتی به آنان نمی‌دهد. اگر جامعه‌شناسی، علمی با پیشینه تاریخی بلند در خصوص کمک به حل و تخفیف مشکلات مشتریان یا کارفرمایان قبلی‌اش می‌بود، مسلماً امروزه از اعتبار و احترام بیشتری در جامعه برخوردار می‌شد. بنا به استدلال ترنر، اجرای موفق مهندسی اجتماعی در عالم واقع است که جامعه‌شناسی را در درون و بیرون از دانشگاه مهم می‌سازد. در حقیقت، اگر جامعه‌شناسان می‌خواهند و آرزو دارند که در درون و بیرون دانشگاه از اعتبار و احترام درخوری برخوردار شوند، باید دقیق‌تر و منضبط‌تر شوند؛ و از آنجا که جهت‌گیری مهندسی شرط لازم برای ایجاد انضباط فکری در یک رشته علمی است، اتخاذ رویکرد مهندسی، جامعه‌شناسان را خواه‌ناخواه دقیق‌تر و منضبط‌تر می‌کند. وقتی جامعه‌شناسان تبدیل به مهندسان اجتماعی‌ای شوند که تلاش‌شان معطوف به ساختن ساختارهای جدید یا بازسازی آنها بر اساس اصول نظری است، طبیعتاً مجبور می‌شوند ایدئولوژی‌هایشان را کنار گذاشته و به‌دنبال شناختی عمیق‌تر از نتایج پیمایش‌های سطحی رفته و تئوری و عمل را به یکدیگر پیوند زنند. همچنین، اگر تئوری‌پردازان دائماً از خود بپرسند که ایده‌هایشان چگونه می‌تواند برای حل برخی مشکلات واقعی جهان اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد، آنها تئوری‌های مناسب‌تری به‌وجود خواهند آورد. در مجموع، اگر جامعه‌شناسی واجد یک بال مهندسی اجتماعی نیز می‌بود که عمل جامعه‌شناسانه را انتظام و فایده‌مند می‌ساخت، جامعه‌شناسان هم‌اکنون به‌عنوان اشخاصی دیده می‌شدند که واجد دانش سودمندی برای حل یا تخفیف مشکلات اجتماعی هستند. مهندسی اجتماعی با دارا بودن اطلاعات نظری مقتضی، علم جامعه‌شناسی را با مشکلات اجتماعی مرتبط می‌سازد و می‌تواند در تغییر و بازسازی جهان اجتماعی فعالیت بسیار

مثبت‌تری انجام دهد. (ترنر، ۱۹۹۸ الف؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸)

بر همین اساس، ترنر پیشنهاد بوراووی<sup>۱</sup> (۲۰۰۵) را در خصوص جامعه‌شناسی مردم‌مدار<sup>۲</sup> رد می‌کند و عاقلانه نمی‌داند که جامعه‌شناسی با وضعیت کنونی‌اش وارد عرصه عمومی شود. به اعتقاد ترنر، خردمندانه‌تر آن است که ابتدا بر اساس سوابق جمعی‌مان، پیشینه قابل ملاحظه‌ای از موفقیت‌های عملی و دستاوردهای مثبت مهندسی به‌دست آوریم. وقتی این موفقیت‌ها و دستاوردهای مثبت به مشتریان یا کارفرمایان عرضه شوند، اعتمادشان به جامعه‌شناسی افزایش خواهد یافت. (ترنر، ۲۰۰۵: ۲۷ و ۲۰۱۰: ۳۳)

حاصل سخن ترنر آنکه، اگر تئوری‌پردازان، تئوری‌پردازی کنند، اگر پژوهشگران با تمامی ذائقه‌های روش‌شناسانه‌شان بیشترین تلاش خویش را برای آزمودن تئوری‌ها صرف کنند، اگر تئوری‌پردازان با کاربران یا مهندسان همکاری کنند تا کتابچه‌هایی از قواعد سودمند برای عمل جامعه‌شناختی بسط دهند و اگر کاربران از این قواعد برای مشورت دادن به مشتریان یا کارفرمایان استفاده کنند، در آن صورت جامعه‌شناسی، به‌عنوان علمی سودمند احیاء خواهد شد و جامعه می‌تواند از این رشته علمی بهره‌مندی‌های بیشتری ببرد. در هر حال، اگر جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته علمی بخواهد بار مسئولیت ساخت یک ظرفیت عملی و کاربردی مؤثرتری را برای جامعه به‌دوش بکشد، راه‌حل ترنر یکی از مجموعه راه‌حل‌های ممکن است. در هر حال، ترنر باید برای تحلیل اندیشمندانه‌اش در خصوص برون‌داد اندک علم جامعه‌شناسی برای مشتریان خویش در عالم واقع مورد تحسین قرار گیرد. (دوتزلر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۱: ۱۴۰)

### دیدگاه ترنر در بوته نقد

پس از تشریح استدلال‌های ترنر در لزوم ایجاد یک بال مهندسی در جامعه‌شناسی یا اتخاذ رویکرد مهندسی اجتماعی برای احیای جامعه‌شناسی، لازم است مروری بر انتقادات واردشده بر دیدگاه ترنر داشته باشیم. فین<sup>۴</sup> (۲۰۰۱) اقتباس اصطلاح «مهندسی اجتماعی» را آغاز راه اشتباه ترنر دانست چرا که فرض نموده این اصطلاح قابل اطلاق به کلیه صورت‌های «مداخله جامعه‌شناسانه» می‌باشد. ولی ترنر با تشبیه مهندسی اجتماعی

1. Burawoy  
2. Public Sociology  
3. Dotzler  
4. Fein

با اشکال متعارف مهندسی، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که اصطلاح «مهندسی اجتماعی» کاربرد نسبتاً مشخصی در جامعه دارد. در مکالمات عمومی و صحبت‌های روزمره، اصطلاح «مهندسی اجتماعی» دلالت بر تلاش‌هایی در مقیاس وسیع برای تغییر شکل دادن ساختارهای اجتماعی یک جامعه دارد. مهندسان اجتماعی نوعاً دل‌مشغول سیاست اجتماعی بوده و به دنبال نظم مجدد دادن به جامعه در جهت مطلوب می‌باشند. مداخلات در مقیاس کوچک‌تر که ترنر به آنها اشاره نموده است به‌ندرت می‌تواند گویای آن چیزی باشد که افراد هنگامی که از مهندسی اجتماعی صحبت می‌کنند در ذهن‌شان دارند. مهندسان اجتماعی گرایش دارند تا پیش‌فرض بگیرند که سه چیز درست است که غالباً این‌گونه نیست. اول، فرض می‌کنند که مشکلاتی را که نشان می‌دهند، به‌خوبی می‌شناسند. دوم، دفاع می‌کنند از این موضع که می‌توانند راه‌حل‌های مناسب را ارائه دهند. و سوم، تضمین می‌کنند که قادرند راه‌حل‌های مناسب را انجام داده و تحقق بخشند. از آنجا که همه مسائل در جامعه‌شناسی اموری احتمالی و غیرمحرز هستند، هر یک از این فرض‌ها متضمن دام‌هایی است که می‌تواند به‌جای درمان ناخوشی‌ها، آنها را وخیم‌تر سازد. به علاوه، جامعه‌شناسی آنقدر پیشرفت نموده است که فارغ از تئوری‌های غلط باشد. هنگامی که کاربران جامعه‌شناسی می‌خواهند به نقطه آغازین مداخله اجتماعی وارد شوند، در مشکل عمیقی غوطه‌ور می‌گردند. هر کسی که عملاً درگیر تغییر واقعیات اجتماعی بوده، از بسیاری نتایج غیرمترقبه و پیش‌بینی نشده مطلع شده است. بخش ناخوشایند نتایج وقتی است که فرد تصور کند که پاسخ یک سؤال مشکل‌زا و راه‌حل یک مسئله را یافته است. برای ترنر، مشکل یافتن راه‌حل‌های عملی به مرحله اجراء نسبت داده می‌شود. وی اظهار می‌دارد «مشکل در بسط اصول مهندسی نیست، بلکه در به‌کارگیری آنها می‌باشد». (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۱۷) ترنر تصدیق دارد که کاربران جامعه‌شناسی فقط بازیگرانی در یک جریان امور بزرگ‌تری هستند که «نوعاً فقط واجد قدرت ترغیب خواهند بود تا اینکه واجد قدرت اجرایی باشند». (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۱۷) اگر مسئله به همین قوتی باشد که ترنر می‌گوید دست‌کم با یک معما روبروئیم. مهندسان فنی در خصوص قوت تحمل میله‌های فلزی در مقابل انبساط ممکن است نگرانی داشته باشند، ولی مداخله‌گران اجتماعی باید با افرادی دست و پنجه نرم کنند که اغراض متفاوتی دارند و آن‌قدر زیرک و باهوش‌اند که وقایع جاری را تحت تأثیر خویش قرار دهند. در حقیقت، استعاره مهندسی متضمن این مفروضه است که کاربر جامعه‌شناسی کسی است که

می‌تواند بلوک‌های ساختمان اجتماعی را حرکت داده یا جابه‌جا نماید به همان شیوه‌ای که می‌توان تیرآهن‌های فولادین را حرکت داد یا جابه‌جا نمود. خلاصه، رویکرد مهندسی ترنر نتوانسته درک کند که کاربران جامعه‌شناسی نمی‌توانند تا آنجا که استعاره مهندسی بر آن دلالت دارد به‌طور بیرونی بر حوادث و وقایع اجتماعی کنترل داشته باشند. فین در پایان نتیجه می‌گیرد که مهندسی اجتماعی به‌نوعی که ترنر توصیه نموده است، یک وهم و خیال‌بافی است؛ به‌صورت خیلی متکبرانه‌ای فقط به‌درد پارادایمی برای مداخلات عملی می‌خورد؛ و دعوتی به یک توتالیتاریسم کوچک و کوتاه‌فکرانه است. (فین، ۲۰۰۱)

دوتزلر (۲۰۰۱) به بسط مطالبی پرداخت که توسط فین مطرح شده بود و اظهار نمود که رویکرد مهندسی قواعد تجربی ترنر، زمینه تعاملی و شرایط حاکم بر مواجهه کاربر - مشتری را کاملاً کنار می‌گذارد. وی می‌گوید چیزی که برای پیوند دادن تئوری با عمل ضرورت دارد عبارت است از چارچوبی که این مواجهه را به‌عنوان یک واقعه پیچیده تعاملی ببیند که در آن تعدادی ذی‌نفع وجود دارد. برخلاف ارتباط نامتقارن میان تئوری و عمل که ذاتی مدل مهندسی اجتماعی است، دوتزلر برای مدلی بدیل جهت مداخلات اجتماعی استدلال اقامه می‌کند. وی اظهار می‌دارد که برخلاف دیدگاه ترنر، ارتباط میان تئوری و عمل باید یک خیابان دوطرفه شود که در آن، عمل هم بتواند تئوری را شکل دهد؛ همان‌طور که تئوری، عمل را شکل می‌دهد. این دیدگاه جدید از رویارویی یا مواجهه عملی جامعه‌شناسانه در مقابل دیدگاه‌های قدیمی روشنگری و مهندسی کردن است. این جهت‌گیری جدید، ارتباط زیاد میان مشاور متخصص و مشتری را مفروض می‌دارد، ضمن آنکه فرض می‌کند که تئوری از طریق رویارویی و مواجهه عملی می‌تواند از غنای بیشتری برخوردار شود. در حقیقت، هژمونی یک عالم حرفه‌ای همه‌چیزدان فرو ریخته است و دیگر دیدگاه مشتری از وضعیت مشکل‌زا، امری نامربوط نمی‌باشد، بلکه امری بنیادین برای ارتباط و کیفیت تصمیمات گرفته‌شده محسوب می‌شود. نتیجه آنکه، ترنر برای آنکه جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته علمی بار مسئولیت ساخت یک ظرفیت عملی و کاربردی مؤثرتری را به دوش بکشد، راه‌حلی تئوری‌محور ارائه داده با این فرض که فرآیند کاربرد جامعه‌شناسی یک خیابان یک‌طرفه بوده که از تئوری به‌سمت عمل کشیده شده است. فرض می‌کند که جامعه‌شناس از یک جایگاه برتر و ممتاز دانش برخوردار است و می‌خواهد بخشی از دانش عالی‌اش را به یک مشتری که چندان مطلع نیست، عرضه نماید. این جهت‌گیری نخبه‌گرایانه گرچه به‌صورت یک استراتژی سنتی

برای کاربرد جامعه‌شناسی در آمده، ولی منجر به موفقیت‌های بزرگی برای جامعه‌شناسی در عالم واقع نگردیده است؛ چون این جهت‌گیری چندان مساعد با ایجاد روابط قوی و مشترک با تصمیم‌گیرندگان در جهان واقعی نیست. (دوتزler، ۲۰۰۱)

تابوری<sup>۱</sup> (۲۰۰۱) در نقد دیدگاه ترنر استدلال نمود که ترنر اصطلاح مهندسی اجتماعی را به کار گرفته تا جامعه‌شناسان را مورد شماتت قرار دهد که بیش از حد ایدئولوژیک هستند، ضمن آنکه ضدعلم، دچار فردگرایی مفرط و از خودراضی نیز می‌باشند. مع‌هذا، اغماض و چشم‌پوشی ترنر از مسائل و مشکلاتی که مفهوم مهندسی اجتماعی را در علوم اجتماعی احاطه نموده، سوگیرانه است. شایان ذکر است که در چند دهه پیش، توجه زیادی در علوم اجتماعی به مسئله «مهندسی اجتماعی» مبذول گردید که نتیجه‌اش منجر به این اجماع و اتفاق نظر کلی شد که راه‌حل‌های پهن‌دامنه «مهندسی اجتماعی»، حتی هنگامی که با نیت خیر و متکی بر تحقیقات مستحکم علمی انجام گرفته‌اند، غالباً بی‌ثمر بوده و مکرراً آسیب و زیان رسانده‌اند. (بنگرید به: اسکات<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸) واقعیت آن است که مهندسی اجتماعی در خدمت برخی از خطرناک‌ترین، مخرب‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین رژیم‌ها در تاریخ جهان بوده است (برای مثال، آلمان نازی و شوروی تحت حکومت استالین). ثانیاً، اصلاً معلوم نیست که چرا اگر یک مهندس اجتماعی بشویم، گرایش‌مان به «فردگرایی شدید» یا «از خودراضی بودن» کاهش می‌یابد؟ بسیاری از مهندسان را از گذشته می‌شناسیم که فردگرایی شدیدی بوده و هستند و مهندس شدن‌شان تأثیری بر فردگرایی شدید آنان نداشته است. در واقع، اگر مهندس شدن کاری کرده باشد، همانا تقویت و تشدید فردگرایی‌شان بوده است. البته، تابوری نیز همانند دوتزler به مدل مهندسی اجتماعی ترنر این انتقاد را وارد نمود که تئوری‌پردازان را در کانون قرار داده است؛ در صورتی که، پیشرفت اولیه در علوم مهندسی تا حدود زیادی بر دوش تعمیرکاران بوده است نه تئوری‌های روشن که به طرف پایین و در درون قواعد تجربی ترجمه شده باشند. شاید سودمندتر باشد که نگاهی به جامعه‌شناسی معاصر بیندازیم. به جای تئوری‌پردازی انتزاعی، تعمیرکاری کاربران می‌تواند رویکرد بهتری برای توسعه جامعه‌شناسی باشد، رشته‌ای که هنوز در مراحل اولیه رشد «علمی» خویش در تکاپو است. کاربران هنگامی که با وضعیت‌های پیچیده اجتماعی مواجه می‌شوند که مستلزم چاره‌اندیشی است، می‌توانند بر مجموعه‌های چندگانه‌ای از تئوری،

1. Tabori

2. Scott

تجربیات، شهود و روش‌های متفاوتی برای رسیدن به یک راه‌حل ابتناء نمایند. مجموعه داده‌هایی که از یک چنین فعالیت‌هایی به وجود می‌آید، می‌تواند به شناخت‌های تئوریک جدید و شیوه‌های پژوهشی مناسبی منجر گردد. این تعامل پیچیده میان تئوری، داده‌ها و بافت/زمینه، محتمل‌ترین شیوه برای تولید راه‌حل‌های ارزشمند برای یک مشتری و ارتقاء پیشرفت‌ها در این رشته علمی است. نکته آخر مورد تأکید تابوری اینکه، تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان مهندسی و علوم اجتماعی وجود دارد، به نحوی که مهندسان در اکثر قریب به اتفاق مواقع، با شرایط پیچیده خیلی کمتری در مقایسه با عالمان علوم اجتماعی سروکار دارند. همچنین، چندان روشن نیست که چه موقع یک رویداد انفرادی می‌تواند متضمن رد نمودن یک تئوری در علوم اجتماعی باشد. برای مثال، خیلی راحت‌تر است مشخص نماییم که چرا یک پُل فرو ریخت تا اینکه معین نماییم در یک جامعه خاص چرا جرم افزایش یافته است. مسئله پیچیدگی معطوف است به تعداد متغیرهایی که درگیر هستند. پس، باید تصدیق نمود که تفاوت بارزی میان مهندسی و علوم اجتماعی وجود دارد. اغلب اوقات فراموش می‌کنیم که جوامع پیچیده بشری چگونه هستند و انسان‌های واقعی چگونه خود را با شرایط تغییر یافته تطبیق می‌دهند و راه‌های جدیدی را برای انجام کارهای‌شان یاد می‌گیرند. جامعه‌شناسان کاربردی (و سایر دانشمندان علوم اجتماعی) در تماس دائمی با این پیچیدگی‌ها هستند. به جای اتخاذ نمودن مدل‌های مهندسی که ممکن است در بسیاری موارد کار نکنند، خیلی مفیدتر است تا به دنبال روش‌ها و رویکردهایی باشیم که مشکلات منحصر به فردی را که رشته‌های علوم اجتماعی با آن دست به گریبان‌اند، حل کند. حاصل سخن آنکه، مدل مهندسی اجتماعی مدلی است که به همه مسائل اجتماعی می‌خورد؛ در حالی که مشکلات اجتماعی منحصر به فرد و یگانه هستند و تطبیق دادن یک رویکرد روش‌شناختی برای حل کلیه مسایل و مشکلات اجتماعی بعید است که کارآمد و مؤثر باشد. (تابوری، ۲۰۰۱)

### نتیجه‌گیری انتقادی: دستاورد ترنر

ترنر (۱۹۹۸ ب: ۲۷۳) تصریح نمود که نهضت خویش برای احیای جامعه‌شناسی از طریق مهندسی اجتماعی را از سخنرانی سال ۱۹۹۶ در انجمن جامعه‌شناسی کالیفرنیا آغاز نموده است؛ و پس از آن بوده که با انتشار مقالات متعدد (۱۹۹۸ ب: ۱۹۹۸ الف؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۵؛ ۲۰۰۶؛ ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰) از مطلوبیت این ایده برای نجات جامعه‌شناسی

از پریشانی دفاع نموده است. با وجود این و پس از گذشت بیست سال اگر گفته شود که ترنر در جلب حمایت جامعه‌شناسان در پیوستن به نهضت مهندسی اجتماعی در جامعه‌شناسی ناکام بوده، سخن کاملاً دلالت‌آمیزی بیان شده است. واقعیت غیرقابل کتمان آن بود که نگارنده پس از جستجوی بسیار، هیچ اثری در حمایت از ایده مهندسی اجتماعی ترنر در میان جامعه‌شناسان پیدا ننمود؛ ولی برای کسب اطمینان بیشتر، همین مسئله را به صورت ایمیلی از خود ترنر پرسیدم: «آیا جامعه‌شناسانی بوده‌اند که در دفاع از ایده شما مقاله یا کتابی نوشته باشند؟ آدرس آثارشان؟ به نظر شما، آیا اساساً می‌توان در میان جامعه‌شناسان معاصر نهضت موفق‌تری را برای ترویج مهندسی اجتماعی به پا نمود؟». جالب آنکه ترنر در پاسخ به نگارنده نتوانست حتی یک مقاله یا یک جامعه‌شناس حامی را معرفی نماید، ضمن آنکه کلاً از پیوستن جامعه‌شناسان معاصر به نهضت ترویج مهندسی اجتماعی مأیوس گردیده بود:

۲۹

«حمایت از من غالباً به‌طور خصوصی بوده است، چون هم‌قطارانم مایل نیستند در خصوص این مسئله، موضع‌گیری عمومی کنند... به‌واقع، تصور نمی‌کنم این جامعه‌شناسی که در حال حاضر وجود دارد، فرمول پیشنهادی بنده را برای موفقیت رشته جامعه‌شناسی بپذیرد. ولی من عزم و پشتکارم را نگاه خواهم داشت چون فکر می‌کنم این تنها راهی است که جامعه‌شناسی را سودمند می‌سازد». (ترنر، ۳۱ مه ۲۰۱۶)

اگر چه عدم موفقیت عملی ترنر در جلب حمایت گروهی - هرچند کوچک - از اجتماع علمی جامعه‌شناسان مطمئناً علل و دلایل مختلفی داشته است، ولی در مقام تبیین این ناکامی می‌توان به چند عامل مهم اشاره نمود<sup>۱</sup>.

### ۱. ارتجاعی بودن دعوت ترنر

دعوت ترنر به اتخاذ رویکرد مهندسی اجتماعی در واقع بازگشت دادن جامعه‌شناسان به بیانیه‌های قرن نوزدهمی اگوست کنت برای ایجاد یک جامعه‌شناسی اثباتی بود که دیگر جاذبه‌ای برای جامعه‌شناسان قرن بیست و یکمی ندارد. جالب آنکه، خود ترنر نیز در

۱. نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «علیه جامعه‌شناسی سیاست‌گذار» (طالبان، ۱۳۹۳) به‌طور مفصل استدلال‌هایی اقامه نموده است جهت اثبات این مدعا که حاکم کردن مهندسی اجتماعی بر علم جامعه‌شناسی رؤیایی تقریباً تحقق‌ناپذیر است. انتقادات تفصیلی نسبت به مفاد ایده مهندسی اجتماعی در مقاله مزبور آمده است که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

دفاع از ایده مهندسی اجتماعی در جامعه‌شناسی همواره به پایبندی‌اش به پوزیتیویسم کنتی اذعان نموده است:

دیدگاه من مشابه با مفهوم پوزیتیویسم نزد اگوست کنت است؛ بدین معنا که علم به کار گرفته می‌شود برای «ساختن جهانی بهتر» ولی بدون دلالت‌های ضمنی ایدئولوژیک. هنگامی که اگوست کنت در دفاع از پوزیتیویسم استدلال اقامه می‌کرد، منظورش «تجربه‌گرایی خام»، آن طوری که بسیاری به غلط جلوه داده‌اند، نبود؛ بلکه منظورش بسط و پیشرفت تئوری‌هایی بود که بتوان برای بازسازی جهان مورد استفاده قرار داد. (قانون جاذبه نیوتون نمونه اصلی وی بود) ما نباید رؤیای پوزیتیویسم اگوست کنت را کنار بگذاریم چون هنوز هم بهترین آرزو برای جامعه‌شناسی است. در این راستا، فقط هنگامی که کاربران و تئوری‌پردازان جامعه‌شناسی کنار یکدیگر کار کنند، رؤیای پوزیتیویسم اگوست کنت می‌تواند تحقق یابد. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۹)

بنا به اظهارات ترنر (۲۰۰۱؛ ۲۰۰۵؛ ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰) پوزیتیویسم کنتی در معنای کشف قوانین جهان اجتماعی توسط علم جامعه‌شناسی و سپس استفاده از آنها در ساختن و بازسازی این جهان هنوز هم کاملاً صحیح و به‌جاست. در واقع، از نظر ترنر تصویری که اگوست کنت برای جامعه‌شناسی مفصل‌بندی کرده بود هنوز بهترین مسیر برای این علم محسوب می‌شود: انکشاف و بسط تئوری‌هایی معطوف به فرآیندهای بنیادین اجتماعی، وارسی این تئوری‌ها از طریق مجموعه‌ای از روش‌ها و از همه مهم‌تر، به‌کارگیری این تئوری‌ها به‌منظور بازسازی جوامع. ولی، آیا بازگشت جامعه‌شناسی پس از گذشت بیش از یک قرن فعالیت آکادمیک به پوزیتیویسم قرن نوزدهمی اگوست کنت یک حرکت ارتجاعی محسوب نمی‌شود؟ همان‌طور که بوراووی (۲۰۰۹: ۴۵۹) گوشزد نموده است در عصر حاضر که بنیادگرایی بازار سیطره دارد واقعاً چه کسی علاقمند به یک‌چنین مهندسی جامعه‌شناختی است؟

## ۲. شوم بودن اصطلاح «مهندسی اجتماعی»

با مروری تاریخی مشخص می‌شود که بخش مهمی از مشکلات رو در روی جامعه‌شناسی عبارت بوده است از تشتت آراء و انتظارات متفاوت جامعه‌شناسان از چیستی و رسالت رشته جامعه‌شناسی. در همین راستا بود که برخی جامعه‌شناسان برای کمک به روشن



و واضح‌تر شدن چپستی و رسالت این رشته پیشنهاد نمودند که نام جدیدی به‌جای جامعه‌شناسی در نظر گرفته شود. مهندسی اجتماعی یکی از این نامگذاری‌ها بود که پس از پیشنهاد در چند دهه پیش، مجدداً توسط ترنر (۱۹۹۸ الف؛ ۱۹۹۸ ب و ۲۰۰۱) مطرح گردید. در چند دهه پیش، پی<sup>۱</sup> (۱۹۶۸) اظهار نموده بود که «سریع‌ترین راه برای تسهیل ترجمه تئوری به‌عمل در علوم اجتماعی عبارت است از تربیت افرادی که کارشان مهندسی اجتماعی باشد». (پی، ۱۹۶۸: ۲۶۰) وی خاطرنشان ساخت که مهندسان واجد دو ویژگی حرفه‌ای هستند که برای جامعه‌شناسان بسیار مفید است:

- یک علاقه ثابت برای تصمیم‌گیری در خصوص ساختن یا نساختن، تغییر دادن یا تغییر ندادن و

- پذیرش نیاز به عمل حتی هنگامی که تئوری مناسب هنوز کامل نشده باشد یا فاقد تئوری باشیم.

مع‌هذا، پیشنهاد ترنر برای جامعه‌شناسان که هویت جدید مهندسان اجتماعی را برای خویش در نظر گیرند، موجب به‌وجود آمدن مقاومت‌ها و مخالفت‌های شدیدی شد. دلیل اصلی آن، این بود که جامعه‌شناسان از مدت‌ها قبل به‌خاطر حمایت رژیم‌های فاشیستی و توتالیتر از ایده مهندسی اجتماعی کلاً از برچسب «مهندسی اجتماعی» منزجر و فراری شده بودند. همان‌طور که دوتزلر (۲۰۰۱) یادآوری نمود، اصطلاح «مهندسی اجتماعی» واجد بار معنایی عمیق سیاسی - ایدئولوژیک است و معمولاً توسط مخالفان مداخله وسیع دولت اعم از سیاست‌های کمونیستی، سوسیالیستی، دموکرات‌های اجتماعی، یا حتی لیبرال‌های دولت رفاه استفاده شده و هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. زیگمونت باومن<sup>۲</sup> در کتاب «مدرنیته و هولاکاست» (۱۹۸۹) به‌تفصیل تشریح نمود که چگونه نژادپرستی مندرج در انقلاب نازی‌ها در آلمان، شکلی از مهندسی اجتماعی در مقیاس وسیع برای ایجاد جامعه‌ای بی‌عیب و نقص بود. در هر حال، «مهندسی اجتماعی» تبدیل به اصطلاحی جاافتاده، ولی شوم، در فرهنگ جامعه‌شناسان شده است و نمی‌توان امیدوار بود که این معنای عمومی‌اش به کاربرد فنی‌تری که ترنر از آن مراد می‌کند تحول سریع یابد.

البته، ترنر (۱۹۹۸ ب) پیوند دادن مهندسی اجتماعی با نازیسم و سایر سیاست‌های اقتدارگرایانه فاشیست‌ها در گذشته را بدنام‌سازی و ملوث کردن نهضت خویش محسوب

1. Pye  
2. Bauman

نموده است. چون بنا به استدلال ترنر، آن رژیم‌های توتالیتر برای انجام مهندسی اجتماعی پهن‌دامنه‌شان اساساً بر دانش جامعه‌شناختی ابتناء نداشتند؛ و تمامی تلاش‌های‌شان منبعث از سوگیری شخصی رهبر و/ یا ایدئولوژی بود نه اصول تئوریک به‌خوبی بسط داده شده جامعه‌شناسی در خصوص نیروهای مؤثر در عملکرد جهان اجتماعی. بی‌گمان، درست است که از دانش جامعه‌شناسی می‌توان برای اهداف شیطانی استفاده نمود، ولی هیچ چیز ذاتی در طرز تفکر مهندسی وجود ندارد که یک‌چنین پیامدی را اجتناب‌ناپذیر سازد. (ترنر، ۱۹۹۸ ب: ۲۷۷) مع‌هذا، ترنر بعدها (۲۰۰۵) با تداوم واکنش‌ها و دلالت‌های ضمنی خیلی منفی که اصطلاح مهندسی اجتماعی در علوم اجتماعی به‌بار آورده، عقب‌نشینی کرده و تصریح می‌کند که به‌جای مهندسی اجتماعی می‌توان از هر نام و اصطلاح دیگری که هسته و جوهرش عبارت از کنش‌ورزی یا فعالیت عملی منبعث از تئوری جامعه‌شناختی باشد، استفاده نمود.

### ۳. استراتژی تهاجمی به جامعه‌شناسان

به‌نظر می‌رسد در راه‌اندازی و هدایت نهضتی جهت ترویج مهندسی اجتماعی موفقیتی حاصل نخواهد شد اگر فرد بخواهد برای ساختن آن بر روی فنون تهاجمی حمله کردن به کسانی اصرار و پافشاری نماید که اعضای بالقوه آن نهضت محسوب می‌شوند. ترنر در بخش‌های مختلف مقاله‌هایش که مربوط به معایب جامعه‌شناسی است، به همه کسانی که می‌توانند از نهضت وی حمایت کنند - تئوری‌پردازان، پژوهشگران، روش‌شناسان و کاربران - حمله می‌کند. برای مثال، فقط به مقاله تفصیلی تر ترنر (۲۰۰۱) در دفاع از اتخاذ رویکرد مهندسی اجتماعی در جامعه‌شناسی استناد می‌کنیم که ترنر با تئوری‌پردازان آغاز و اظهار می‌نماید:

- تعداد معتناهایی از تئوری‌پرداز در جامعه‌شناسی وجود دارد ولی تئوری‌پردازی وجود ندارد (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)؛

- اکثر تئوری‌پردازی‌ها فقط حرافی در یک چرخه واکنشی بی‌پایان است که تضمین می‌کند تئوری‌پردازی درباره خودش صحبت کند، به‌جای آنکه درباره جهان اجتماعی صحبت نماید (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۲)؛

- بسیاری از تئوری‌ها در جامعه‌شناسی واجد ویژگی‌های فلسفی، خطابه‌ای، تاریخی و انتقادی‌اند که بسیاری‌شان خصیصه تبیینی نیز ندارند (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۲)؛ و

- تئوری پردازان، تئوری‌هایی را بسط نمی‌دهند که قابل آزمون باشد. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵)  
همچنین، ترنر انتقاد می‌کند که این بال جامعه‌شناسی تحت کنترل خائنین به  
تئوری‌های عام و علمی، بالاخص پست‌مدرنیست‌ها در آمده است که بعد از دهه ۱۹۶۰  
در جامعه‌شناسی رخنه کرده‌اند.

از سویی دیگر، ترنر روش‌شناسان و پژوهشگران در جامعه‌شناسی را مورد شماتت  
قرار می‌دهد که:

- تعداد معتناهایی از روش‌شناسان و پژوهشگران در جامعه‌شناسی تبدیل به  
اجراکننده‌های پرسشنامه شده یا دور همبستگی‌های بزرگ در نتایج چاپی برنامه‌های  
کامپیوتری می‌چرخند (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵)؛

- اکثر تحقیقات در جامعه‌شناسی آمریکا فاقد تئوری است (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵)؛

- فرجام تحقیقات جامعه‌شناختی به‌طور فزاینده‌ای به خودشان ختم می‌شود بدون  
آنکه بر انباشت دانش دلالت داشته باشند. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۵)

در آخر، ترنر بسیاری از افراد درون اجتماع کاربران جامعه‌شناسی را اشخاصی دانست  
که تئوری را چیزی نامربوط و نامناسب با تلاش‌های‌شان می‌بینند. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)  
ترنر به همین حملات انتقادی اکتفاء نکرده و کل اجتماع جامعه‌شناسان را آماج  
حملات تند و گزنده خود قرار داده و اظهار می‌دارد که جامعه‌شناسان:

- غالباً تمایل ندارند که از ایدئولوژی‌های‌شان دست بردارند (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)؛

- غالباً ضدعلم هستند (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)؛

- از لحاظ عقلی، خودشیفته هستند (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)؛

- و به‌شدت فردگرا هستند<sup>۱</sup>. (ترنر، ۲۰۰۱: ۱۰۰)

در هر حال، این استراتژی تهاجمی علیه جامعه‌شناسان به‌نظر نمی‌رسد شیوه معقولی  
برای ترغیب اجتماع جامعه‌شناسان برای پیوستن به نهضتی باشد که قصد احیای  
جامعه‌شناسی دارد. بنابر این، طبیعی به‌نظر می‌رسد که جامعه‌شناسان وارد قطاری نشوند  
که مخالفشان، یعنی ترنر، به راه انداخته است.

۱. علی‌رغم موعظه‌کردن‌های مقدس‌مآبانه در مدح ایدئولوژی‌های جمع‌گرایانه، جامعه‌شناسان عموماً  
فردگرایان تک‌رو و زمختی هستند که می‌خواهند کارهایشان را به‌شیوه خودشان انجام دهند و خود  
را ملتزم به واقعیات، اصول و یا قواعد نمی‌دانند. (ترنر، ۱۹۹۸ الف: ۲۴۸)

منابع

۱. بتتون، تد و یان کرایب. (۱۳۸۴). *فلسفه علوم اجتماعی*. شهناز مسمی پرست و محمود متحد. تهران: نشر آگه.
۲. بوردیو، پی.یر. (۱۳۸۰). *کنش اجتماعی*. مرتضی مردی‌ها. تهران: نشر نی.
۳. ریتزر، جورج. (۱۳۷۴). *بنیان‌های جامعه‌شناختی: خاستگاه‌های ایده‌های اساسی در جامعه‌شناسی*. تقی آزاد ارمکی. تهران: نشر سیمیرغ.
۴. طالبان، محمدرضا. (۱۳۹۳). *علیه جامعه‌شناسی سیاست‌گذار*. راهبرد فرهنگ. شماره ۲۶.
5. Babbie, E. (1998). Comments on Turner. *Sociological Perspectives*. 41(2).
6. Bauman, Z. (1989). *Modernity and the Holocaust*. Cornell University Press.
7. Best, J. (2001). Social Progress and Social Problems: toward a Sociology of Gloom. *Sociological Quarterly*. 42(1).
8. Bruhn, J. (2001). Why Can't Sociology Apply Itself?. *Sociological Practice: A Journal of Clinical and Applied Sociology*. 3(3).
9. Burawoy, M. (2005). For Public Sociology. *American Sociological Review*. No. 70.
10. Burawoy, M. (2009). The Public Sociology Wars. PP. 449–474. in *Handbook of Public Sociolog*. Edited by Vincent Jeffries, Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
11. Cicourel, A. (1998). Comments on Turner. *Sociological Perspectives*. 41(2).
12. Cole, S. (2001). What's Wrong with Sociology?. *Transaction Publishers*. New Brunswick, New Jersey.
13. Deutscher, I. (1999). *Making a Difference: The Practice of Sociology*. New Brunswick, NJ: Transaction.
14. Dotzler, R. (2001). Toward an Autonomous Sociological Practice Occupation. *Sociological Practice*. 3(2).
15. Fein, M. L. (2001). Social Engineering in Context: Some Observations on Turner. *Sociological Practice*. 3(2).
16. Lichtenstein, B. (2013). Is US Sociology in Decline. *Global Dialogue: Newsletter for the International Sociological Association*. Vol. 3. Issue 2
17. Lopreato, J. & T. Crippen. (1999). *Crisis in Sociology: The Need for Darwin*. New Brunswick, NJ: Transaction.
18. Peck, D. & C. Bryant. (2007). The Sociological Perspective. PP. 2-14. In: C. Bryant & D. Peck (eds.). *21st Century Sociology*. Sage Publications, Inc.
19. Perlstadt, H. (1998). Comments on Turner. *Sociological Perspectives*. 41(2).
20. Porter, J. (2008). *Is Sociology Dead? Social Theory and Social Praxis in a Post-Modern Age*. Lanham, MD: University Press of America.
21. Pye, L. W. (1968). Description, Analysis and Sensitivity to Change. PP. 237–272 in *Political Science and Public Policy*. Edited by A. Ranney. Chicago. IL: Markham.
22. Rhyne, E. H. (1995). The Identity Crisis of Contemporary Sociology. *Sociological Spectrum*. 15(1):
23. Scott, J. C. (1998). *Seeing Like a State: How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed*. New Haven, CT: Yale University Press.
24. Smith, J. (1991). A Methodology for Twenty-first Century Sociology. *Social Forces*. 70(1).
25. Tabori, J. R. (2001). A Response to Professor Turner's 'Social Engineering: Is This

- Really as Bad as It Sounds'—A Methodologist's and Political Economist's Perspective. *Sociological Practice*. 3(2).
26. Turner, J. (1998a). Must Sociological Theory and Sociological Practice be so far Apart?. *Sociological Perspectives*. 41(2).
27. Turner, J. (1998b). Response to Commentary. *Sociological Perspectives*, 41(2).
28. Turner, J. (2001). Social Engineering: Is This Really as Bad as It Sounds?. *Sociological Practice: A Journal of Clinical and Applied Sociology*. 3(2).
29. Turner, J. (2005). Is Public Sociology Such a Good Idea?. *The American Sociologist*. 36. (3/4).
30. Turner, J. (2006). Explaining the Social World. *The Sociological Quarterly*. 47(3).
31. Turner, J. (2008). The Practice of Scientific Theorizing in Sociology and the Use of Scientific Theory in Sociological Practice. *Sociological Focus*. 41(4).
32. Turner, J. (2010). Toward Hard-Science Sociology. *JISS*. 4(1).